



بررسی زمینه‌های رویکرد آنتروپومورفیک در نگارگری ایرانی*

سید محمد طاهری قمی^۱، دکتر حسن بلخاری قهی^{۲**}

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ تطبیقی و تحلیلی هنر اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ایران

^۲ استاد گروه مطالعات عالی هنر، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۴/۱۱، تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۷/۳)

DOI: 10.29252/rahpooyesoore.3.2.29

چکیده

آنتروپومورفیسم^۱، یا «انسان‌گونه‌انگاری» و یا «انساندییسی»، یکی از شاخه‌های انسان‌شناسی است، که در خصوص تشخیص بخشی انسانی به غیرانسان، اعم از دیگر جانداران یا اشیاء بحث می‌کند. این پژوهش با هدف دست‌یابی به الگویی ساختارمند در تبیین رویکرد آنتروپومورفیک در نظام زیبایی‌شناختی نگارگری ایرانی تدوین شده و با بررسی گزیده‌ای از نسخ مصور برجای مانده از تاریخ نگارگری ایران پس از اسلام، به روش تاریخی، توصیفی و تحلیلی، به گردآوری و تحلیل داده‌ها به روش مطالعات کتابخانه‌ای و اینترنتی پرداخته و در مجموع با دسته‌بندی نمودهای آنتروپومورفیک در قالب‌های گوناگون، به تبیین سازوکارهای آنتروپومورفیستی در نگارگری ایرانی پرداخته و به طرح پرسش: «آنتروپومورفیسم در آثار نگارگری ایرانی با چه زمینه‌ها و کیفیاتی نمود می‌باید؟» پرداخته است. در راستای پاسخ به این پرسش، و با مطالعه نسخه‌های متعدد نگارگری و آراء اندیشمندان و نیز مطالعه آثار ادبی و نسخه‌های خطی مصور ایران پس از اسلام، به این نتیجه منتهی شده که نگارگری ایرانی با بهره‌مندی از پیشینه اساطیری و نیز دیدگاه شرقی مبتنی بر وحدت انسان و طبیعت با تکیه بر مضامین ادبی و حکمی به عنوان تجلی‌گاه آنتروپومورفیسم شناخته می‌شود. پژوهش حاضر، از نوع بنیادی بوده و با بررسی پژوهش‌های پیشین در حیطه روانشناسی، اسطوره‌شناسی، جامعه‌شناسی مذهبی و تاریخ نگارگری تنظیم شده است.

واژگان کلیدی

آنتروپومورفیسم، نگارگری ایرانی، ادبیات، دین، اسطوره، انسان

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری نگارنده اول با عنوان «مبانی حکمی عجایب‌نگاری در هنر ایران با تأمل تطبیقی دو دوره ساسانی و ایلخانی» است.
** نویسنده مسئول: تلفن: ۰۲۱ ۸۸۳۲۶۱۵۵؛ پست الکترونیکی: Hasan.bolkhari@ac.ir؛ تلفن: ۰۹۱۲۳۵۱۴۷۱۰؛ m.taheriqomi@ut.ac.ir



مقدمه

ساختار ذهن انسان در رویکردی دوگانه (وگاه متناقض)، با طبیعت، به عنوان خاستگاه وجودی اش که از سوی میل به بهره‌مندی از ذهنیات ثانوی و دوری از الگوهای طبیعی نخستین داشته و از دیگر سو به رویکرد مجدد به طبیعت و برقراری ارتباط گفتمانی متفاوت و مبتنی بر تجربیات نوین با آن گام نهاده، زمینه‌هایی پیچیده از ساختارهای فکری و شیوه‌های ارتباطی انسانی را در مواجهه با جهان پیرامون فراهم آورده است.

آنتروپومورفیسم، به عنوان یک ابزار روش‌شناختی که مبتنی بر روانشناسی، اسطوره‌شناسی، مطالعات دینی و هنری بوده و نمودهای انسان‌انگارانۀ بشر را در مواجهه با عرصه‌های گوناگون زندگی بازتاب می‌دهد، به عنوان یکی از الگوهای ارتباطی و گفتمانی انسان و هستی، مطرح است. فرآیند ساختار ارتباطی انسان‌انگارانۀ به پدیده‌های عالم، به شکل خلق و یا کشف انگاره‌های آنتروپومورفیک، ناشی از نوعی انسان‌مداری در دستگاه فکری انسانی بوده و با در نظرگیری چنین سازوکاری به کشف دریچه‌های گفتمان با جهان بیرون می‌پردازد. در این میان، هنر به اشکال مختلف، ابزارهای این گفتمان را در اختیار انسان قرار می‌دهد.

روش تحقیق

پژوهش حاضر از نوع بنیادی بوده و به روش تاریخی، توصیفی و تحلیلی و گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای و اینترنتی از میان نسخه‌های متعدد نگارگری و آراء اندیشمندان و نیز مطالعه آثار ادبی و نسخه‌های خطی مصور ایران پس از اسلام، صورت خواهد پذیرفت.

پرسش تحقیق

پرسش اصلی پژوهش حاضر، بر مبنای فرضیه ذکرشده در مقدمه و با نگاهی ویژه به نگارگری ایرانی و ویژگی‌های اساطیری، تاریخی و زیبایی‌شناسانهٔ نهفته در آن، به شکل مورد خاص مطالعه بدین صورت مطرح می‌گردد:

«آنتروپومورفیسم در آثار نگارگری ایرانی با چه زمینه‌ها و کیفیاتی نمود می‌یابد؟»

۱. معناشناسی واژه آنتروپومورفیسم

آنتروپومورفیسم، که از آن در زبان فارسی به «انسان‌گونه‌انگاری»، «انسان‌دیی» و «انسان‌وارگی» یاد می‌شود، به معنای تعبیر انسان‌گونه از هر چیز و یا مفهومی است که الزاماً ویژگی و یا شکل انسانی نداشته باشد و از منظری، تعریف آنتروپومورفیسم، ناظر بر نسبت‌دادن خصایص انسانی به یک الهه (خدا) است. از

نظرگاه ریشه‌شناختی واژگان، این واژه از ریشه یونانی «آنتروپوس^۲» به معنای انسان و «مورفه^۳» به معنای فرم و شکل برگرفته شده است. واژه یادشده، نخستین بار در سال ۱۷۵۳ میلادی در تبیین عمل شرک‌آمیز نسبت‌دادن فرم انسانی به خدا در آیین مسیحیت، اطلاق می‌شد (هورن‌بای، ۱۳۹۱: ۵۵).

۲. خاستگاه‌های نظری

تشخص بخشی انسانی به اشیاء و یا مفاهیم غیرانسانی، یکی از تمایلات تاریخی بشر و از نمودهای رفتاری وی در تاریخ زیست فرهنگی انسان محسوب می‌گردد. متیوهاتسون، اندیشمند عرصه فرهنگ، بر این باور است که مؤلفه‌های آنتروپومورفیسم، از گرایش‌های روان‌شناختی و درونی انسان ناشی می‌شود (Hutson, 2012: 105-181). در نظرگاهی وسیع‌تر، در علم روانشناسی با تکیه بر مطالعه رفتار نوزادان و کودکان، شواهد و الگوهایی مبتنی بر به کارگیری آنتروپومورفیسم به دست آمده است.

پیازه، پژوهشگر و روانشناس مشهور سوئیسی، به صورت ویژه، کودک را به شکل مجموعه‌ای از اعمال مفهومی «بسیار حیوان‌گرایانه» از علیت‌ها، حتی در مواجهه با مفاهیم مکانیکی صرف تعریف می‌کند (Boyer, 1996: 84). کودکان، به روشنی بسیاری از رخدادها را به روش‌های آنتروپومورفیک تشریح می‌کنند. به عنوان نمونه جملاتی چون: ابرها می‌خواهند بروند؛ یا اسب‌ها دوست دارند در خانه خود بمانند را به کار می‌گیرند. همه این مسائل نشان می‌دهد که کودکان به دنبال بهره‌گیری گسترده از این فرضیه بدیهی هستند که اشیاء، زنده و دارای اختیارند. در واقع، شیوه ذکرشده نمودی از حالت تفکر غالب در کودکان است و به آنتروپومورفیسم، به دلیل نوع ادراک عمیق و ریشه‌دار آن در این دوران و در گستره زیست انسانی در ادوار بعد تداوم می‌بخشد. فرضیه روان‌شناختی یادشده، در امتداد شکل‌گیری و انسجام تفکر انسانی رفته‌رفته از حیطه روانشناسی صرف خارج شده و پای به عرصه هستی‌شناسی^۴ و فرهنگ نهاده^۵ است. بر اساس یک فرضیه هستی‌شناختی، رویکرد آنتروپومورفیک به جهان، به دو هدف «ساده‌سازی^۶» و «آشناسازی^۷» تعامل انسان با جهان صورت می‌پذیرد. فرآیند ارتباط آنتروپومورفیک انسان با جهان از نظر استیوارت گوتریه، سطوحی مختلف را، از ساده‌ترین و بدیهی‌ترین اشکال ارتباطی با اشیاء پیرامون تا پیچیده‌ترین سطوح سازمان فکری بشری که مبتنی بر استدلال‌های هستی‌شناسانه بوده و حتی به حیطه مسائل مذهبی و عقیدتی پای می‌نهد، صورت‌بندی می‌نماید. به اعتقاد او، برخی از اشیاء زنده به صورت موجوداتی صاحب‌اختیار درک می‌شوند و لذا نیازمند مجموعه‌ای دیگر



مرتبط با بنیان‌های آفرینش، جریان آفرینش جهان و تعین آفرینش هستند. برخی اشاره به ساختار ابتدایی خلق جهان دارند و در نقش الهگان آفریننده ظاهر می‌شوند. اساطیری چون تیه مت^۱ در بین‌النهرین، زروان^۲ در ایران، ویشنو^۳ در هند، نون^۴ در مصر و گایا^۵ در یونان، جملگی دارای ساختاری دوجوهی هستند، که از یک سو منشأ ساحت‌های گوناگونی از آفرینش جهان محسوب می‌شوند و از دیگر سو دارای فضایل انسانی، از قبیل تبدیل جنسیت (مذکر یا مؤنث)، اختیار کردن همسر، زایش و تولد و بر خورداری از قوه تفکر و کلام هستند. اساطیر یادشده به همراه اسطوره‌هایی که نماد عناصر طبیعی چون آسمان، زمین، آب و هوا، باران، گیاهان، حیوانات، باد و طوفان و ماه و خورشید هستند و گروه‌های دیگر که نماد مفاهیم انتزاعی بشری از جمله خرد، هنر، پیشگویی، پیام‌آوری، لذت، عذاب، قانون، نظم و نظایر آن بوده و بدان‌ها شکلی تجسم یافته می‌دهند، جملگی به نوعی ناظر بر لاقب بخشی از ویژگی‌های انسانی هستند. این فرآیند، در راستای نسبت‌دهی اعمال و کردارهای خدایان به انسان و همچنین تجسم بیرونی مفاهیم انتزاعی در شکل و قالبی انسان‌گونه، به نمودهای بارز آنتروپومورفیسیم بدل شده‌اند. شخصیت‌های اسطوره‌ای، به مرور زمان و با ظهور دوران فلاسفه و از دیگر سوی با بروز و گسترش ادیان ابراهیمی، دچار تحولات عمیقی گشته و برخی از میان‌رفته و گروهی دیگر به اشکالی متفاوت و عموماً پالایش شده در قالب شمایل‌های مذهبی سر برآوردند.

ظرفیت‌های نظری ادیان و مذاهب در تشریح و تفسیر ارتباط میان انسان و آفریدگار، ناظر بر وجوه نمادین متعددی است، که بر ابعاد وجودی انسان، اعم از آداب فردی و مناسک اجتماعی، سایه افکنده است. در معنای عام، زبان مشترکی که تحت عنوان دعا یا نجواها و یا سرودهای مذهبی در راستای انتقال خواهش‌ها و ستایش‌های انسان به پیشگاه خدا یا خدایان شناخته می‌شود، از نمودهای بارز آنتروپومورفیسیم به شمار می‌رود. «خصوصیات انسانی اصلی که انتساب آنها به جهان غیرانسانی را می‌توان مذهبی نامید، یک زبان است با ظرفیت‌های نمادین پیوسته با آن؛ البته شاید هنوز هم بتوان نشان داد جهان غیرانسانی یا حداقل، بخش‌های مهمی از آن، مانند خدا یا خدایان آن‌قدر سازمان‌یافته است که می‌تواند دعا را شنیده، فهمیده و اقدام نمادین انجام دهد» (Gurthrie, 1980: 538). بر مبنای همین نظرگاه، ساختار ادیان (اعم از ادیان طبیعی، اساطیری و ابراهیمی)، مبتنی بر گفتگو و یا مکاشفه میان انسان و خدا، به شکلی دوطرفه و با در نظرگیری ویژگی‌های شبه انسانی برای خدا یا خدایان بنا شده است. البته این مورد، در نظام‌های فکری و عقیدتی هر دین و مذهب، دارای

از مفاهیم برای تفسیر رفتار آنها براساس برداشت‌های شخصی، اعتقادات و نیت خود هستند. به همین دلیل است که در برخی شرایط، شاهد زنده شدن یک خودرو یا در نظرگیری اختیار برای گیاهان و رایانه‌ها هستیم (Guthrie, 1993: 87). مفاهیم یادشده، در یک معنا، با هدف «ساده‌سازی»، که به‌طور پیش‌فرض به‌عنوان مبنای تعامل آنتروپومورفیک انسان و جهان، به شمار آمده، در تناقض صوری قرار می‌گیرد؛ اما با توجه به صورت‌بندی لایه‌ای پیشنهادشده از جانب گوتیه، تناقض از میان‌رفته و به برآیند آن مفاهیم، نسبت طولی و تکاملی می‌بخشد. از جمله علل و انگیزه‌های میل و گرایش انسان به مقوله آنتروپومورفیسیم، براساس آنچه پیش‌تر، «آشناسازی» خوانده شد، سازماندهی معنایی و نمادین به تمایل دیرینه گروهی بزرگ از انسانها به محوریت آدمی در عرصه جهان آفرینش است. آنچه در این ساحت، به‌عنوان نقطه اتکاء بشر در طرح‌ریزی جهانی بیش‌ازپیش انسان‌مدارانه محسوب می‌شود، خصلتی است که برخی اندیشمندان عرصه مدرنیسم، آن را «ثانویه‌سازی» می‌نامند. این اصطلاح ناظر بر آن است که بخش عمده تمایز میان انسان و حیوانات در نحوه ادراک آنها از طبیعت است. جایی که نگاه انسان به طبیعت، سرشار از انگاره‌های منحصر به فرد و نگاه ثانوی است. مهم‌ترین ویژگی این نوع نگاه، معنا بخشیدن به عناصر جهان پیرامون او است و به‌واسطه همین ثانویه‌سازی، انسان در داخل پوسته‌ای از انگاره‌ها و مفاهیم خودساخته‌ای قرار می‌گیرد که درون آن احساس اقتدار و امنیت می‌کند (حقیر، ۱۳۹۳: ۱۰۹-۱۰۰). در نتیجه براساس نظامی استقرائی به‌منظور گسترش دامنه امنیت و اقتدار خویش، به نوعی همسان‌انگاری از پدیدارهای طبیعی پرداخته و صفات انسانی را بدان‌ها نسبت می‌دهد.

۳. آنتروپومورفیسیم و نمودهای آن در اساطیر و دین

با در نظرگیری پیشینه شهودی انسان‌انگاری در ادوار مختلف زیست بشری، نمودهای بیرونی و محصولات فرهنگی آن در اشکال و پدیدارها مختلف قابل مشاهده و مطالعه هستند. در عصر چیرگی تفکر اسطوره‌ای، نمودهای بارز شیوه نگرش آنتروپومورفیستی، با شالوده‌های اعتقادات مذاهب و آیین‌ها درآمیخت. با مروری بر تاریخ اساطیر اقوام و تمدن‌های پیشاتاریخی و دوران تاریخی در جهان باستان، با گروه‌هایی از اساطیر مواجه می‌شویم که به شیوه‌هایی متفاوت، انتساب به انسان و اعمال و تفکرات انسانی دارند. اما در ماهیت و کیفیت، نسبت به انسان‌های معمولی دارای تفاوت‌هایی عمیق بوده و دلالت‌هایی معنایی بر مفاهیم انتزاعی و خرق عادات مبتنی بر تعلق به عوالم آسمانی را پیش می‌نهند. اساطیر یادشده در دسته‌هایی گوناگون قرار می‌گیرند، اما عموماً



با صورتی تجسم یافته از «ئیل»، به معنای خدا در زبان عبری، روبه‌رو هستیم، که یعقوب در پایان کشتی‌گرفتن و مواجهه و مکالمه با او می‌گوید: «خدا را از روبه‌رو دیدم و جانم رستگار شد» (تورات، سفر پیدایش، باب ۳۲، آیات ۳۱-۲۲). بنابراین «نام‌گذاری‌ای که یعقوب دارد: چهره خدا، هیچ‌گونه تردیدی باقی نمی‌گذارد که با تجسد مواجه هستیم: تجسد خداوند در قالب انسان» (بلخاری قهی، ۱۳۹۴: ۹۱-۹۰). نمونه‌های متعدّد مشابه در عهد عتیق در روایت داستان‌های پیامبران و فرشتگان یافت می‌شود، که بر مبنای آموزه‌های دین یهود بر نوعی از آنتروپومورفیسم تأکید می‌نمایند. در مسیحیت با ادامه فرآیند فکری تعالیم دین یهود و البته با رویکردی نقادانه نسبت به برخی از تفاسیر شرک‌آمیز فرقه‌های یهودی نسبت به آموزه‌های عهد عتیق، روبه‌رو هستیم. در اینجا، مسیح (ع)، به‌عنوان فرزند خدا و مظهر تجسم او در زمین معرفی می‌شود، که از بارزترین مظاهر دیدگاه آنتروپومورفیستی نسبت به خدا محسوب می‌گردد. همچنین، وجود و نزول فرشتگان الهی در مقام و هیئت انسانی و گفتگو با پیامبران در ادیان ابراهیمی، به‌عنوان مظاهری از انسان‌گونه‌انگاری، به شکلی پیوسته و ثابت به شمار می‌رود.

در دین اسلام، برخلاف ادیان پیشین، انتساب ویژگی‌های انسانی به خدا به‌صورت مستقیم صورت نمی‌پذیرد. حتی در آیات قرآن، برشماری ویژگی‌های انسان برای فرشتگان الهی به شدت نهی شده است. آیات ۱۵۷-۱۴۹ سوره «صافات»، مبتنی بر همین مضمون و نیز نهی و مذمت در نظرگیری جنسیت مؤنث و یا مذکر برای فرشتگان و این باور رایج در مردمان عصر جاهلیت حجاز، ناظر بر صاحب فرزند بودن خدا نازل و ابلاغ شده است. نظایر این رویکرد تنزیهی در آیات دیگر قرآن، از جمله آیات ۲۱ و ۲۲ سوره «نجم» و آیه ۲۱ سوره «زخرف» نیز به چشم می‌خورد. این امر، در کنار شمایل‌گریزی قاطعانه‌ای که لااقل در صدر اسلام و در دو سده ابتدایی ظهور و نفوذ آن در ممالک و تمدن‌های تحت سیطره خود پدید آورد، منجر به شکل‌گیری ساختاری جزئی از وحدانیت مبتنی بر تجرد محض دستگاه خداوندی در این دین گردیده است. بنابراین، در اسلام، ایده‌های آنتروپومورفیستی، برخلاف ادیان پیشین از متن اصلی دین به حاشیه رانده شده‌اند. رویکرد انتزاع‌گرایانه هنر مورد تأیید حاکمان دینی مسلمان، در رشد و رواج هنرهای صناعی و کتاب‌آرایی و پرهیز از کاربست شمایل‌های انسانی، به‌نوعی نمودی از این نظام فکری و عقیدتی است. اما مفهوم آنتروپومورفیسم، به شکل مجموعه‌ای از مفاهیم و روایات و تفاسیر، در کنار نص قرآن وجود داشته و در فرقه‌ها و مذاهب گوناگون اسلامی با درجاتی متفاوت از ضعف و قوت رخ



تصویر ۲. نقش برجسته فروهر، ایران، تخت جمشید، سده ۵ ق.م (مأخذ: دادور و برازنده، ۱۳۹۲: ۲۲۶)



تصویر ۱. ناتاراجا (شیوا در شکل خداوندگار رقص)، (مأخذ: گاردنر، ۱۳۶۵: ۶۹۵)

ویژگی‌های خاص و تا حدی منحصر به فرد است. به‌عنوان نمونه، در آیین هندوئیسم، ویشنو، یکی از ایزدان بزرگ سه‌گانه هندو، در مظاهر مختلفی ظهور نموده و حتی تجسد می‌یابد؛ که یکی از مظاهر تجسد او، شکل و قالب انسان است، که بخشی از جوهر الوهیت، در آن حلول نموده و به آن نیرویی مافوق بشری می‌بخشد. این نمودهای تجسد، در اصطلاح، «آواتارا»^۱ نامیده می‌شوند (بلخاری قهی، ۱۳۹۴: ۳۸-۳۷). با نگاهی بر آثار به‌جای مانده از آیین هندوئیسم، با نمونه‌هایی متعدّد از آنتروپومورفیسم دینی مواجه می‌شویم، که جملگی از نقطه‌نظر شباهت صوری به پیکره انسانی و همچنین تنزل جایگاه الوهی ایزدان در قالب کردارهای انسانی در هنگام نزول به زمین، مشترک هستند (تصویر ۱). در آیین زردشت نیز، خداوندگار، اهورامزدا در قالب پیکره‌ای شبیه به شاهان هخامنشی و درون حلقه‌ای که دو بال در چپ و راست آن گسترده شده‌اند، به تصویر کشیده شده است (تصویر ۲). اما در ادیان ابراهیمی و با نزدیک شدن به دوره‌های ادیان متأخر، این‌گونه تجسد قاطع و شفاف، از میان رفته و حتی مظهر شرک تلقی می‌شود. اما با این حال، به فراخور نظام آیینی ویژه هر دین، بارقه‌هایی کمابیش قدرتمند از نمودهای آنتروپومورفیستی، مبتنی بر مفاهیم انتزاعی، همچنان به چشم می‌خورد.

در عهد عتیق و در شرح اسفار پنج‌گانه (تورات)، که از مبانی مهم کلامی و اعتقادی دین یهود به شمار می‌رود، در سفر پیدایش و در جریان توصیف آفرینش آدم و حوا، آمده است که خداوند پس از خلقت آدم و همسرش و پوشانیدن آنان با پوست حیوانات تأکید می‌کند: «حال که آدم مانند ما شده است و خوب و بد را می‌شناسد نباید گذاشت از میوه درخت حیات بخورد و تا ابد زنده بماند...» (سفر پیدایش، باب ۳، آیات ۲۳-۲۱). این روش از تشبّه به خداوند و مانند کردن انسان به او، از وجهی دیگر مسیری دیگرگونه را طی نموده و در این مسیر، رفتاری انسانی را به خداوند منسوب می‌نماید. همچنین در اواسط باب ۳۲ از سفر پیدایش، در جریان روایت «کشتی‌گرفتن یعقوب در فنی ئیل»،



تصویر ۳. درآمدن جبرئیل به آوردگاه نبرد، خاوران‌نامه ابن حسام، اثر: فرهاد شیرازی، ۸۹۲-۸۸۲ ه.ق. (مأخذ: حسینی‌راد، ۱۳۸۴: ۷۸).

قابل توجه آن است که نگارگر، در جریان تصویرگری شعر یا قطعه ادبی، علاوه بر پایبندی به وجوه آنتروپومورفیک متن، پای را فراتر نهاده و با مددگیری از قابلیت‌های زیباشناسانه تصویر و حال و هوای سبک‌شناختی هنر دوران خویش، دست به خلاقیت‌های منحصر به فرد زده و عناصری را به روایت متن اصلی افزوده و یا از آن کاسته است. این ویژگی، به‌رغم تنوع در شیوه‌های هنری هر دوران، به‌صورت خصلتی ثابت در تاریخ نگارگری ایران به چشم می‌خورد. با نگاهی کلی به نگاره‌های ایرانی در دوران پس از اسلام، نمونه‌های آنتروپومورفیک را در این آثار می‌توان در چهار دسته طبقه‌بندی نمود:

۴.۱. آنتروپومورفیک مذهبی

همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، حضور آفریدگان مجردی چون فرشتگان و شیاطین و جنیان در ساختار ادیان و از جمله دین اسلام، به‌عنوان مظاهری از آنتروپومورفیک به شمار می‌رود. از سویی دیگر، شماری از نسخه‌های خوشنویسی شده و مصور در تاریخ نگارگری ایران، به متون مذهبی یا حکایات و اشعار مرتبط با مضامین دینی اختصاص یافته و از این رو، به تناسب سنجیت محتوا و فرم، نمونه‌های آنتروپومورفیک یاد شده در این نسخ به چشم می‌خورند.

از جمله آثار مصور مذهبی تاریخ نگارگری ایران می‌توان به معراج‌نامه‌ها متعلق به چندین دوره از قبیل معراج‌نامه ایلخانی (احمد موسی)، معراج‌نامه شاهرخی (میرحیدر) و چندین معراج‌نامه متعلق به عهد قاجاریه از جمله سه نسخه معراج‌نامه شجاعی مشهدی، خاوران‌نامه ابن حسام خوسفی (قرن ۹ هجری قمری)، بخش‌های قابل توجهی از خمسه نظامی گنجوی، که

می‌نماید. به‌عنوان نمونه، در شرح داستان معراج پیامبر(ص)، که روایت سفر اسرارآمیز شبانه وی را به مسجدالاقصی و پس از آن به آسمان‌های هفتگانه و در نهایت، مواجهه مستقیم با خداوند و گفتگو با او را در عرش الهی بازگو می‌نماید، با مصداق‌هایی متنوع از انسان‌گونه‌انگاری موجودات مجرد و قدسی و فرشتگان و حتی خداوند روبه‌رو هستیم. البته درباره کیفیت وقوع معراج و اینکه به شکلی صرفاً روحانی یا جسمانی و یا ترکیبی از آن دو صورت پذیرفته، میان آراء اندیشمندان اختلافاتی وجود دارد. اما در توصیف رویارویی پیامبر(ص) با جبرئیل و فرشتگان و موجوداتی مجرد مانند بُراق^{۱۵} و فرشتگان هر یک از طبقات هفتگانه آسمان و نیز صورت‌های آسمانی پیامبران و شخصیت‌های بزرگ اسلام، که جملگی به شکلی انسانی در قالب نمادهای تصویری و تجسمی بیان شده و دارای ویژگی‌های جسمانی و مکانمند بوده و به زبان پیامبر(ص) گفتگو می‌کنند، نفوذ ساختار نظری و ایده‌های آنتروپومورفیستی را به نمایش گذارده می‌شود. در ادوار بعد، جریانات فقهی و کلامی منبعت از فرقه‌های مذهبی وابسته به اسلام، از قبیل «حنابله»، به شکلی تلویحی، آنتروپومورفیستی به شمار می‌روند. «در دوران اولیه، مفاهیم آنتروپومورفیستی، اقبال گسترده‌ای در میان بدنه اصلی مسلمانان داشتند. قرن نهم میلادی شاهد آغاز تثبیت نظریه سنی، تحت رهبری احمد بن حنبل بود... در اینجا می‌توان گفت بعد از رهبری احمد بن حنبل در میان سنت‌گرایان، که بلافاصله پس از آغاز دوره «محنت» توسط خلیفه مأمون آغاز شد، آنتروپومورفیک به تأیید تدوین‌گرایان رسید» (Williams, 2002: 442).

جریان‌شناسی آنتروپومورفیک به سبب حساسیت موضوع و دیدگاه تنزیهی موجود در دین اسلام از مظاهر شرک‌آمیز ادیان و فرقه‌های مذهبی پیشین، تاکنون به یکی از چالش‌برانگیزترین مباحث کلامی و فلسفی میان اندیشمندان مسلمان بدل شده است.

۴.۲. نمونه‌های آنتروپومورفیک در نگارگری ایرانی

نگارگری ایرانی در دوران پس از اسلام، به سبب ارتباط نزدیک موضوعی و معنایی با ادبیات ایران، به تجلی‌گاهی مناسب برای تجسم مفاهیم و مضامین نهفته در متن آثار ادبی منظوم و منثور این سرزمین مبدل شده است. از جمله این مضامین، حکایات و افسانه‌ها و اشعار عرفانی خیال‌انگیز و حماسه‌های اساطیری است، که در طی چندین سده محمل اشعار و متون ادبی ادیبان ایرانی بوده‌اند. با توجه به آنچه درباره نمونه‌های آنتروپومورفیک در ادبیات ایرانی، تحت عنوان آرایه «تشخیص» از نظر داریم، مصداق‌های متعدّد و متنوعی از نسخه‌های مصور ادبی، براساس متون اصلی آثار یاد شده، به‌عنوان میراث فرهنگی، هنری و ادبی برجای مانده است. نکته



تصویر ۵. مستی لاهوتی و ناسوتی، اثر: سلطان محمد نسخه دیوان حافظ سام میرزا، مجموعه لویی کارتیه، دانشگاه هاروارد (مأخذ: کورکیان و سیکر، ۱۳۷۷: ۱۰۳)



تصویر ۴. کشتن ضحاک پدرش را، منسوب به سلطان محمد نقاش، شاهنامه شاه‌طهماسبی، سده ۱۰ ه.ق. نقاش، ۹۳۱ ه.ق. (مأخذ: Canby, 2014: 74)

مهم‌ترین نسخه‌های آن متعلق به دوره‌های تیموری و صفوی است، اشاره نمود، حمزه‌نامه شامل داستان‌های مصور فارسی در شرح دلاوری‌های حمزه (ع)، عموی پیامبر اسلام (ص) و متعلق به عصر مغولان هند (قرن ۱۰ هجری قمری) و نظایر آن، شامل نمونه‌هایی متعدّد از حضور فرشتگان در اشکال مختلف و عموماً با بهره‌گیری از ساختار پیکره انسان، به همراه دو بال در پشت هستند که از ادراکات انسانی برخوردار بوده و با شخصیت‌های انسانی گفتگو نموده و یا کردارهایی شبیه انسان‌ها، از جمله نیایش، جنگ، حیرت، خشم، خشنودی و غیره از خود بروز می‌دهند (تصویر ۳). این سیاق در انسان‌گونه‌انگاری، در عین در نظرگیری تفکیک میان عالم محسوسات و ملکوت مجردات و صرفاً به نیت ایجاد قابلیت ادراک و تجسم فضای خیال‌انگیز اساطیری و برانگیختن جذابیت‌های بصری در ارتباط مخاطب و متن صورت پذیرفته است.

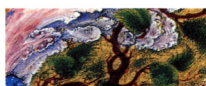
۲.۴. تشخیص بخشی به موجودات خیالی و اساطیر

پیشینه تفکر و فرهنگ اساطیری سرزمین ایران در روزگار باستان، به‌رغم محدودیت‌های بسیار در بدو ورود و تا سه سده پس از نفوذ اسلام، همچنان سایه خویش را بر سر هنر و ادبیات و فرهنگ‌عامه مردم این سرزمین گسترده است. نمونه‌های متعدّد از حکمت‌ها و حکایت‌ها و افسانه‌های کهن، که ریشه در متون ادبی پارسی باستان و میانه و ادبیات پهلوی داشته‌اند، هنوز در عصر حاضر نیز به صورت‌های مختلف نقل و تکرار می‌شوند. در این رهگذر، آثار شاعران و اندیشمندان چون فردوسی، رودکی، نظامی گنجوی و شیخ شهاب‌الدین سهروردی (شیخ اشراق) در احیاء و ترویج فرهنگ و ادبیات و داستان‌های پیش از اسلام بسیار تأثیرگذار و قابل‌اعتناءند.

حضور امشاسپندان، ایزدان، فرشتگان، دیوها و پریان، با تأثیرپذیری از الگوهای کهن و یا به شکلی تطوّر یافته در قالب شخصیت‌های جدید، قالب‌های آنروپومورفیک اساطیری

روزگار باستان را بازتاب می‌دهند. شخصیت‌هایی چون سیمرغ، به‌عنوان نمادی از وحدت (در ادبیات عرفانی) و فرزاندگی و حکمت (در ادبیات حماسی و اساطیری)، دیو، به‌عنوان نمادی از روح پلید (انگزه مینو) و دشمن انسان‌های پرهیزگار، فرشتگان و ایزدان به‌عنوان واسطگان تدبیر و فیض الهی بر زمین و شیاطین، در نقش نمادهایی از فریب انسان‌ها و گمراهی به‌سوی طبقات پست دنیا، جملگی در ساختاری انسان‌انگارانه و همانند او، دارای عواطف، قدرت گفتگو با انسان و صاحب اعمال و کردارهای انسانی همچون رقص و رامشگری، باده‌نوشی، جنگ و ستیز، دعا و نیایش و نظایر آن هستند. به‌عنوان نمونه، در داستان ضحاک، که در شاهنامه فردوسی روایت شده، شیطان در قالب انسانی با ظاهری پیراسته و موجه در رویارویی با ضحاک جوان ظاهر شده و با سخنان وسوسه‌انگیزش، زمینه‌های فریب ضحاک را در کشتن پدرش، مرداس شاه و تکیه زدن بر تخت شاهی به‌جای او، فراهم می‌نماید (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۵) (تصویر ۴). درجایی دیگر، سیمرغ در قاب نمادی از دانش و حکمت و فرزاندگی ایزدی، در مواقع درماندگی و فروماندگی به یاری زال و پسرش رستم آمده و چاره‌ساز می‌شود (فردوسی، ۱۳۸۶: ۹۱۹).

علاوه بر متون ادبی تاریخی، حماسی و اساطیری، اشعار عرفانی شعری چون عطار نیشابوری، مولوی و حافظ نیز واجد تشخیص بخشی به موجودات خیالی در قالب تجسم مفاهیم انتزاعی و نمادین هستند. به‌عنوان نمونه، (تصویر ۵)، که متعلق به نسخه دیوان حافظ سام میرزای صفوی (قرن ۱۰ هجری) و اثر سلطان محمد نقاش است، غزلی از حافظ را با مطلع: «در سرای مغان رفته بود و آب‌زده» (استعلامی، ۱۳۸۲: ۱۸۹)، به تصویر کشیده، که در آن، فرشتگان و موجوداتی شبیه جنیان، همگام با انسان‌ها، به می‌خوارگی و دست‌افشانی و رامشگری مشغول‌اند.



تصویر ۹. دیدن خسرو شیرین را در حال آب‌تنی (به همراه بخش‌هایی از نگاره)، منسوب به سلطان محمد نقاش، خمه نظامی شاه‌طهماسبی، تبریز، حدود ۹۴۷ ه.ق، لندن، کتابخانه بریتانیایی (مأخذ: کورکیان و سیکر، ۱۳۷۷: ۱۱۲)

تصویر ۸. بارگاه کیومرث (به همراه بخشی از نگاره شاهنامه شاه‌طهماسبی، اثر: سلطان محمد نقاش، تبریز، حدود ۹۳۱ ه.ق (مأخذ: 9: Canby, 2014))



تصویر ۷. سیمرغ زال را به آشیانه خود در البرز کوه می‌برد، تبریز، قرن ۸ ه.ق، کتابخانه توفیقی سرای (مأخذ: گری، ۱۳۸۴: ۱۶۴)



تصویر ۶. حکایت شغال و ماده‌شیر، هنرمند نامعلوم، کلیله و دمنه، حدود ۸۳۳ ه.ق، کاخ گلستان (منبع: حسینی‌راد، ۱۳۸۴: ۷۰)

۴.۳. تشخیص بخشی به حیوانات

از جمله دستمایه‌های حکمی حکایات پندآموز ایرانی، محوریت شخصیت حیوانات به‌عنوان جایگزین انسان‌ها است. نسخه‌های متعدد برجای‌مانده از کلیله و دمنه، متعلق به مکاتب بغداد (۷۹۰ ه.ق)، هرات (۸۳۴ ه.ق)، تیموری (۸۲۳-۸۱۳ ه.ق) و تبریز (۷۷۶-۷۶۲ ه.ق)، جملگی حاکی از اقبال ادبا، کاتبان و نگارگران دستگاه‌های کتابخانه‌های سلطنتی دوره‌های یادشده به بازنویسی و بازآفرینی تصویری این کتاب هستند (تصویر ۶). نمونه‌ای ارزشمند و فاخر را از یکی از نسخه‌های کلیله و دمنه، با محوریت تشخیص بخشی به حیوانات، در قالب قهرمانان داستان‌های کتاب نشان می‌دهد. همچنین، داستان سیمرغ زال و در پی آن مدد رساندن وی به رستم، در قالب شخصیتی فرزانه و ایزدی، از منظری دیگر نمود آنتروپومورفیسم حیوان‌مدارانه در شاهنامه فردوسی به شمار می‌رود. تصویر ۷، برگی از شاهنامه فردوسی، متعلق به قرن هشتم هجری قمری را که در آن سیمرغ، زال کوچک را به آشیانه خود در البرز کوه می‌برد، نشان می‌دهد.

نمونه‌های متعدد دیگری در نسخ مصور برجای‌مانده در تاریخ نگارگری، همچون مونس الاحرار محمد بن بدر جاجرمی (شیر از، ۷۴۲ ه.ق)، گلچین اسکندر سلطان (شیراز، ۸۱۳ ه.ق) و شاهنامه محمد جوکی (هرات، ۸۴۴ ه.ق)، شامل نمونه‌هایی از تشخیص بخش انسانی به حیوانات هستند.

۴.۴. جان بخشی^{۱۶} به عناصر طبیعت

در میان نگاره‌های برجای‌مانده از نسخه‌های مصور ایران پس از اسلام، نمونه‌هایی از تجسم صورت‌های انسانی در دل کوه‌ها، صخره‌ها و ابرها مشاهده می‌شود. نگاره «دربار کیومرث» (۹۳۱

ه.ق) اثر سلطان محمد نقاش، که به شاهنامه شاه‌طهماسبی تعلق دارد، از جمله آثاری است که چهره‌های انسان را در دل بافت سنگ‌ها و صخره‌ها به تصویر کشیده است (تصویر ۸).

نگاره‌های دیگری از سلطان محمد، از جمله «بزم هوشنگ شاه» (شاهنامه شاه‌طهماسبی، حدود ۹۳۰ ه.ق)، «آزمودن فریدون پسرانش را» (شاهنامه شاه‌طهماسبی، حدود ۹۳۰ ه.ق) و «دیدن خسرو، شیرین را در حال آب‌تنی» (خمه نظامی طهماسبی، حدود ۹۴۷ ه.ق) حاوی رویکردی مشابه هستند (تصویر ۹).

در رابطه با غل و انگیزه‌های این گونه جان بخشی انسان‌نگارانه به عناصر طبیعی، گمانه‌های گوناگونی مطرح شده است. دیدگاه‌هایی مبتنی بر نوعی جامعه‌شناسی انتقادی و استعاله، استعاره و مجاز از جمله انگاره‌هایی هستند که در تبیین این رویکرد مطرح می‌شوند. «وی (سلطان محمد) با سود جستن از استعاله در تصویر کردن چهره‌هایی که از قعر سنگ‌ها فریاد بر لب دارند و تجسم صورت‌های انسان‌های بینوا، مفلوک و تحقیرشده‌ای که چشم به آسمان دوخته‌اند و چهره مردمانی که گویی فاقد امکانات معمولی و روزمره حیات‌اند به‌خصوص با تصویر کردن آنان در دل جمادات که خود نیز مفهومی ژرف می‌یابد توانسته است که تضاد درون اجتماع وقت را مطرح سازد» (سلطان کاشفی، ۱۳۹۳: ۱۴).

نکته حائز اهمیت آن است که انسان‌گونه‌انگاری در قالب صخره‌ها، منحصر به سلطان محمد نبود و در نگاره‌هایی از عبدالعزیز، قاسم علی و عبدالوهاب نیز دیده می‌شود. از منظری دیگر، این شکل از استعاله صور انسانی در دل طبیعت، حاکی از نوعی تفکر حکمی مبتنی بر شهود و شعور کیهانی جاری بر تمامی آفریدگان خداست، که با تفکر عرفانی «وحدت در عین کثرت»، که بر ادبیات و



عرفان و هنر اسلامی سایه افکنده است، سازگار به نظر می‌رسد. از سویی دیگر، کاربست صورت‌های انسانی مستحیل در سنگ‌ها و صخره‌ها، در سنت هنر هند و خاور دور نیز رایج بوده و به نظر می‌رسد این شیوه هنری، برخاسته از ساختار فکری انسان شرقی، مبتنی بر یکسان‌دانستن انسان و طبیعت و تأکید بر تمایل فطری او بر پیوستگی و عدم فاصله از بطن مادر زمین است. از آنجاکه ویژگی فوق در نگاره‌های مکتب ترکمانان و تبریز دوم و در آثار نگارگرانی نمود یافته که دست‌کم در دوره‌ای به درازای نیم‌قرن تحت تأثیر هنر شرقی و خاور دور قرار داشته‌اند، بهره‌گیری از شیوه تفکر شرقی یادشده، محتمل به نظر می‌رسد.

۵. آنتروپومورفیسم، به مثابه زبان گفتمان نگارگر با طبیعت

با توجه به آنچه درباره خاستگاه‌های گوناگون آنتروپومورفیسم در دستگاه فکری و شیوه زیست انسان و نمودهای بیرونی آن از منظرها و ساحت‌های گوناگون ساختار حیات فرهنگی بشر و از جمله در هنر و ادبیات از نظر گذشت، می‌توان از آنتروپومورفیسم به‌عنوان زبانی برای گفتمان میان انسان و طبیعت، به‌مثابه ماده نخستین آفرینش و گهواره تمدن و مأوای ابدی او و نیز منشأ الهامات علمی، تخیلی، ادبی و هنری‌اش، یاد نموده و آن را از جمله تلاش‌های انسان برای بازگشتی تجربه‌مدارانه به گستره‌ای از ارتباطات ثانوی با طبیعت به شمار آورد.

نگارگر ایرانی نیز، در وهله اول به‌عنوان یک انسان و بهره‌مندی از تمامی زمینه‌های فطری و روان‌شناختی یادشده در ارتباط با ساده‌سازی و آشناسازی ارتباط با جهان پیرامون و کشش درونی به یافتن نمودهای شبه‌انسانی در آن و در ابعاد دیگر، به شکل نمودی از انسان فرهیخته‌ای که طیفی از خاطرات اساطیری، تاریخی، آیینی، دینی، ادبی، عرفانی و هنری نسل‌های پیشین خود را در شکل سنت‌های رایج در عصر خود و به‌صورت هویتی منبعث از ناخودآگاه جمعی (به تعبیر یونگ)، که در وجودش تبلور یافته است، دست به تجسم تجربیات و ذهنیات آنتروپومورفیستی خویش در فرم و بیان هنری ویژه خود می‌زند. البته نکته حائز اهمیت آن است که در نظام تاریخی و ساختار سبکی نگارگری ایران و به سبب حمایت و به‌تبع آن انحصار هنر به دربار پادشاهان و حاکمان هر دوره و شکل سفارشی و فرمایشی مضامین و موضوعات منتخب برای کتابت و نقاشی نسخ خطی مصور، دست‌کم تا اواخر سده ۱۱ هجری، امکانات و زمینه‌های لازم برای تبلور و تجسم یکایک ذهنیات هنری نگارگر فراهم نبوده و به ناچار می‌بایستی در خدمت شکل‌گیری آثاری در قالب موضوعات و نظام زیباشناختی خاصی قرار گیرد. اما باین‌وجود راه برای بروز خلاقیت‌های فردی و شیوه‌های هنری

منحصر به‌فرد برای او بسته نمانده و در چندین مقطع، سعی بر آن نمود تا با دست یازیدن بر مضامین ادبی آنتروپومورفیک، که منبعی غنی از ایده‌های ذهنی را در اختیار وی قرار داده است، فرمی تجسمی و زیباشناختی منطبق با ساختار فکری و تمایلات فطری خویش برگزیده و به یک معنا، زبان گفتگو و لهجه هنری ویژه خود را برای ایجاد یک گفتمان با طبیعت و جهان پیرامون انتخاب نماید. اختصاص حالات و حرکات انسانی به حیوانات در کشاکش کنش‌ها و واکنش‌های دراماتیک میان شخصیت‌های داستان، تصور و تجسم قهرمانان اساطیری و حماسی در شکل و هیئت انسانی، آشناسازی و ملموس‌سازی شخصیت‌ها و موجودات قدسی و مجرد دینی، مانند فرشتگان و آفریدگان آسمانی در قالب پیکره‌های انسانی و نیز استحاله صورت‌ها و پیکره‌های انسانی در دل عناصر طبیعت، همچون سنگ‌ها و صخره‌ها، جملگی از نمودهای گفتمان آنتروپومورفیستی در نگارگری ایرانی است، که با بهره‌مندی از زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی خویش به‌واسطه آن سعی در ارتباط و بازتاب وجود خویش در طبیعت پیرامونش دارد.

نتیجه‌گیری

انسان، با شناخت ساحت‌های گوناگون جسمانی و روحانی خویش در طی سده‌های متمادی پای به عرصه شناخت‌شناسی نوین نهاده و تجربیاتی روزافزون را از رهگذر رویارویی با چالش‌های زیستی طبیعت اندوخته است. به‌رغم رشد و تکوین تفکرات و ذهنیات ثانوی که به نحوی نهاد انسانی را از حیوانات متمایز می‌نماید، میل و علاقه وی به برقراری ارتباط و گفتمان دیالکتیکی با طبیعت، در مواجهه‌ای دوگانه با آن، به‌عنوان نیروی حامی و بازدارنده، همواره در تاریخ حیات بشری، ثابت و پابرجا مانده است. از این‌رو، براساس غریزه و سرشت وجودی خویش، برای ایجاد ارتباطی سازنده و مؤثر، دست به یافتن و خلق جلوه‌های انسانی، به‌منظور آشناسازی و ساده‌سازی دریاچه‌های ارتباطی زده و مظاهر انسان‌انگارانه (آنتروپومورفیک) را در عرصه‌های مختلف طبیعت، انگاره نموده است. این ویژگی، با آغاز عصر اساطیر و نمادهای ثانوی و علم به تفکیک عوالم محسوسات و مجردات و پس‌از آن ورود به عرصه تفکر عقلانی و فلسفی، ابعادی گوناگون یافته و در فرم‌های هنری و زمینه‌های ذوقی و زیباشناختی ورود نموده است.

نگارگر ایرانی، با بهره‌مندی از پیشینه تفکر اساطیری درآمیخته با آموزه‌های دینی و همراهی با ادبیات ایرانی، زمینه‌ای گسترده از الگوهای زیباشناختی را به‌منظور بهره‌مندی از اشکال گوناگون بازتاب حضور انسانی در ساحت‌های مختلف طبیعت فراهم آورده



هنر اسلامی)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
 حسینی‌راد، عبدالمجید (۱۳۸۴)، شاهکارهای نگارگری ایران، تهران: موزه هنرهای معاصر تهران.
 دادور، ابوالقاسم و برازنده مهتاب (۱۳۹۲)، هم‌بودی دین و هنر در ایران باستان، تهران: گستره.
 فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه فردوسی، به کوشش: مهدی قریب، تهران: دوستان.
 کورکیان، ان ماری و سیکر، ژپ (۱۳۷۷)، باغ‌های خیال، ترجمه: پرویز مرزبان، تهران: فرزانه.
 گاردنر، هلن (۱۳۶۵)، هنر در گذر زمان، ترجمه: محمدتقی فرامرزی، تهران: آگاه.
 گری، بازل (۱۳۸۴)، نقاشی ایرانی، ترجمه: عربعلی شروه، تهران: دنیای نو.
 مینوی، مجتبی (۱۳۷۱)، کلیله و دمنه (تصحیح و توضیح)، تهران: امیرکبیر.
 هورن بای، ا. ا. س (۱۳۹۱)، فرهنگ واژگان پیشرفته انگلیسی آکسفورد، تهران: هدف نوین.

حقیق، سعید و اسلامی، سید یحیی (۱۳۹۳)، «مفهوم شرق و غرب از دیدگاه معرفت‌شناسی (با توجه به اصول شکل‌دهنده فرهنگ)»، تهران: فصلنامه کیمیا، هنر، شماره ۱۱، صص. ۱۰۹-۱۰۰.
 سلطان کاشفی، جلال‌الدین (۱۳۹۳)، «به‌کارگیری دیدگاه‌های اجتماعی در آثار سلطان محمد نگارگر با استفاده از اصول و قواعد هنر اسلامی»، تهران: فصلنامه نگره، شماره ۲۶، دانشگاه شاهد، صص ۱۸-۵.

منابع لاتین

- Boyer, Pascal. (1996). *What Makes Anthropomorphism Natural: Intuitive Ontology and Cultural Representations*, the Journal of Royal Anthropological Institute of Great Britain and Ireland, Vol.2, No 1.
- Canby, Sheila R. (2014). *The Shahnama of Shah Tahmasp*, New York: The Metropolitan Museum of Art.
- Guthrie, S. (1993). *Faces in the Clouds: A new theory of religion*. New York: Oxford Univ. Press.
- Guthrie, Stewart. (1980). *On a Cognitive Theory of Religion*, Current Anthropology, Vol.21, No. 4. The University of Chicago Press.
- Huston, Matthew. (2012). *The 7 lows of magical*

است. علاوه بر آن، سنت تفکر شرقی، مبتنی بر وحدت انسان و طبیعت و در مجموع، دستگاه آفرینش، که با عرفان ایرانی اسلامی درآمیخته است، انگیزش‌های لازم را برای تجلی شیوه‌ای خاص از آنتروپومورفیسم در عرصه هنر نگارگری ایجاد نموده است. این زمینه زیباشناختی در هماهنگی با مضامین و حکایات ادبی، که از نقطه نظر روایت داستانی، خود حاوی وجوه قدرتمند آنتروپومورفیک هستند، واجد آثاری ارزشمند در قالب نسخه‌های خطی مصوری چون کلیله و دمنه، شاهنامه فردوسی و نگاره‌هایی از نسخ خمسه نظامی، دیوان حافظ و نظایر آن در سده‌های متمادی و در قالب مکاتب گوناگون گردیده است. نمودها و مظاهر تصویری و تجسمی آنتروپومورفیسم، از درک شهودی حس وحدت میان انسان و طبیعت و نیز توانایی نگارگر ایرانی در بهره‌گیری از آن، به‌عنوان ابزاری برای گفتمان با جهان هستی و طبیعت حکایت می‌کنند. گویی نگارگر از زبان آنتروپومورفیسم به‌مثابه الفبای زبان گفتگو با مظاهر آفرینش و به‌واسطه درک متقابل از خود انسانی‌اش و آفریننده جهان بهره‌مند شده است.

پی‌نوشت‌ها

1. Anthropomorphism
2. Anthropos
3. Morphe
4. Ontology
5. Culture
6. Simplification
7. Acquaintance
8. Secondaryization
9. Tiamat
10. Zruvana
11. Vishnu
12. Nun
13. Gaea
14. Avatara
۱۵. نام مرکب آسمانی پیامبر اسلام (ص) که وظیفه حمل ایشان را در مسیر سفر معراج به هفت آسمان بر عهده داشت.
16. Animism

منابع فارسی

- استعلامی، محمد (۱۳۸۲)، درس حافظ: نقد و شرح غزل‌های خواجه شمس‌الدین محمد حافظ، تهران: سخن.
 بلخاری قهی، حسن (۱۳۹۴)، نظریه تجلی (در باب شمایل‌گریزی



Williams, Wesley (2002). Aspects of the Creed of Imam Ahmad IBN Hanbal: A study of Anthropomorphism in Early Islamic Discourse, *International Journal of Middle East Studies*, Vol.34, No.3.

Thinking: How irrational Belief, keep us Happy, Healthy, and Sane. New York, NY: Hudson Street press.



Study of Contexts of Anthropomorphic Approaches in Persian Painting*

Seyyed Mohammad Taheri Ghomi¹, Hassan Bolkhari Ghahi^{**2}

¹ Ph.D. student in Comparative and Analytical History of Islamic Art, Tehran University, Tehran, Iran.

² Professor of Visual Arts, Tehran University, Iran.

(Received: 9 Jul 2019, Accepted: 25 Sep 2019)

Anthropomorphism, refers to the representation of objects as having human form or traits, is one of the branches of anthropology, which deals with the attribution of human characteristics or behavior to a god, animal, or object. Human attribution to objects or in-human concepts is one of the historical aspirations of mankind and his manifestations of behavior in the history of human cultural life. Finding the features of anthropomorphism in various areas of human life, including the arts, can be considered as one of the significant communication gateways between man and the world around him. The structure of the human mind in a dual (and sometimes contradictory) approach to nature, first as its origin, which, on the one hand, seeks to take advantage of secondary concepts and avoid primary patterns of nature, and, on the other hand, to re-approach nature and establish a different discourse and based on new experiences, has provided complex backgrounds of intellectual structures and human communication practices while facing the world around us. Anthropomorphism, as a methodological tool that is based on psychology, mythology, religious studies and artistic expression, and reflects the mankind's anthropomorphic manifestations while confronting various areas of life, is regarded as one of the communicative and discursive patterns of man and the universe. The process of anthropomorphic communication structure of the phenomena of the universe, in the form of the creation or the discovery of anthropomorphic notions, stems from a kind of human-mindedness in the human intellectual system, and by considering such a mechanism, it discovers the windows of discourse to the outside world.

In the meantime, art in various forms places the tools of this discourse in the hands of mankind. This research has been conducted to achieve a structural pattern to explain the anthropomorphic approach in the aesthetic system of Iranian painting, by analyzing the selected samples of the manuscripts depicted in the history of painting of Iran after Islam and in a historical, descriptive and analytical way, the data have been collected and analyzed through library and online research, and in general, by categorizing anthropomorphic manifestations in the form of religious symbols, animal identification, anthropomorphizing objects, and human beings in mythology, this study explains the mechanisms of anthropomorphism in Iranian painting and addresses the following question: "how and through what qualities does anthropomorphism manifest in the works of Iranian painting?". In order to answer this question, by studying various versions of paintings and opinions of scholars, as well as studying the literary works and manuscripts related to Iran after Islam, it was concluded that Persian painting, by utilizing the mythological background as well as the oriental view based on the unity of man and nature and by relying on literary and wisdom is known as the heart for the manifestation of anthropomorphism. The present study is a fundamental study based on previous studies in the field of psychology, mythology, religious sociology and the history of painting.

Keywords

Anthropomorphism, Iranian Painting, Literature, Religion, Myth, Human.

*This article is extracted from first author's doctoral thesis, titled, "The Principles of painting the wonders in Iranian Art with the Comparative study of the Sassanid and Ilkhanid Periods".

**Corresponding Author: Tel: (+98-21) 88326155 ; E-mail: hasan.bolkhari@ut.ac.ir